

سنت‌گرایی و نقد اسلام‌گرایی سلفی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۱۷

مجید توسلی رکن‌آبادی*

محمد طاهری خنکداری**

چکیده

اسلام سیاسی سلفی در پی استقرار چه نوع حکومتی است و از منظر سنت‌گرایی چه انتقادهایی بر این نوع حکومت وارد است؟ از نظر این مقاله، جریان سلفی با قرائت انحرافی از اسلام در پی ایجاد مدلی از حکومت تمام‌عیار مذهبی هستند که کارویژه‌اش اجرای خودسرانه شریعت و سنت است. سنت‌گرایان که خود دغدغه حفظ سنن الهی را دارند، قرائت سیاسی-تکفیری در اجرای شریعت را نقض غرض دانسته و کوشش بنیادگرایان سلفی برای تأسیس حکومت دینی به شیوه‌های خشونت‌بار را وهن چهره اسلام دانسته و نقدهای بسیاری به آن وارد می‌کنند. چگونگی کسب قدرت، اجرای شریعت و روش اقامه حدود الهی از جمله نکات اختلافی بین جریان سلفی و سنت‌گرایی است که تحلیل آن در شرایط بحرانی و پرتلاطم کنونی جهان اسلام از اهمیت زیادی برخوردار است.

واژگان کلیدی: بنیادگرایی، جریان سلفی، سنت‌گرایی، سیاست، حکومت، اسلام

* دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Tavasoli@gmail.com

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران

mohammadtaheri52@yahoo.com

فصلنامه مطالعات راهبردی ● سال نوزدهم ● شماره چهارم ● زمستان ۱۳۹۵ ● شماره مسلسل ۷۴

مقدمه

وجود حکومت از جمله ضرورت‌هایی است که بشر از دیرباز به آن پی برده است، اما همواره چگونگی اعمال قدرت و کیستی حاکم و کارویژه‌هایش محل اختلاف بوده است. حکومت واژه‌ای برگرفته از ریشه عربی «حکم» به معنی قضاوت کردن، دستور دادن، داوری کردن، جلوگیری کردن و دهنه‌زدن اسب است. در ضمن، این واژه با کلمه حکمت به معنای دانایی نیز هم‌ریشه است (افرام‌البستانی، ۱۳۷۷: ۱۰۷). معادل انگلیسی واژه حکومت Government است که دلالت بر شاخه اجرایی دولت دارد و البته در معنی گسترده‌تر، به مفهوم هیات حاکمه و فرمانروایان در برابر حکومت‌شوندگان دلالت دارد. در اندیشه سنتی اسلامی هر جا سخن از حکومت به میان می‌آید نیز همین معنا مستفاد می‌شود. حکومت اسلامی نزد اکثر گرایش‌های اسلامی، حکومتی است که به نوعی اتصال به خدا و منابع ماورایی دارد. در واقع، عقیده غالب بین مسلمانان پیرامون دولت و حکومت این است که ریشه الهی دارد؛ چون کارش، اساساً اجرای شریعت است و خود را مطیع امر خدا می‌داند (Kerr, 1966: 4). بدین ترتیب، حکومت اسلامی «نوعی حکومت دینی است که حداقل، قوانین آن بر پایه‌ی احکام و معارف اسلامی باشد». چون حکومت اسلامی متصل به اراده‌ی الهی تلقی می‌شود، در اندیشه سنتی اسلامی نه تنها بین دین‌داری و سیاست‌ورزی هیچ انفکاک‌ی وجود ندارد، بلکه دیانت و سیاست عین هم پنداشته می‌شوند و هر دو به یک میزان قداست می‌یابند.

در شرایط موجود منطقه، که منازعات عقیدتی و سیاسی و تشکیل حکومت بین بنیادگرایان سلفی و دیگر نحله‌های سیاسی و مذهبی جدی شده و فضای اجتماعی و سیاسی را شدیداً ملتهد ساخته است، نویسندگان این مقاله در پی پاسخ این پرسش هستند که سوژه بنیادگرایی سلفی چیست و مراد بنیادگرایان از حکومت اسلامی چه نوع حکومتی است و الزامات تئوریک آن کدام است؟ در راستای پاسخ به این پرسش، این نوشتار ضمن تشریح سوژه بنیادگرایی و نظریه سیاسی بنیادگرایان سلفی، کاستی‌های این نظریه را از منظر سنت‌گرایان اسلامی مورد توجه قرار خواهد داد.

لازم است پیش از ورود به بحث اصلی، توضیحاتی اجمالی پیرامون بنیادگرایان سلفی و سنت‌گرایی اسلامی داده شود. تعریف دقیق سلفی‌گری کار دشواری است. سلفی‌گری نامی است که گروهی از اهل سنت به حرکت اصلاحی برای بازگرداندن اسلام به اصل آن اطلاق می‌کنند. برای آن‌که از خالص‌بودن اسلام‌شان مطمئن شوند، سلفی‌های معاصر بر معنی خاصی از توحید تأکید زیادی دارند، که باعث می‌شود افراد بسیاری «نامعتقد» به آن تلقی گردند. آنان همچنین تعریف بسیار مفصلی از بدعت دارند که باعث می‌شود اعمال دینی قابل قبول بسیار محدود شود. آنان به تأثیرات منابع دانش غیر از کتب مذهبی در کسب معلومات مذهبی بسیار با احتیاط می‌نگرند (Lauziere, 2010: 369-389). در تاریخ معاصر دست‌کم سه گونه سلفی‌گری را می‌توان متمایز کرد:

۱. سلفی‌گری ظاهراگرا، که پیرو آرای اهل حدیث و به خصوص ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب است؛

۲. سلفی‌گری جدید، که رویکردی متمایز از سلفی‌گری ظاهراگراست و در آغاز قرن بیستم در واکنش به پیشرفت‌های غرب توسط سید جمال‌الدین اسدآبادی و محمد عبده با هدف آزادسازی امت اسلام از تقلید و جمود و احیای اخلاقی، فرهنگی و سیاسی بنیان‌گذاری شد. این دسته بر بازگرداندن تفکر اسلامی به اصل خالص آن، تبعیت از قرآن و سنت، مردود دانستن تفسیرهای جدید و حفظ اتحاد امت اسلامی تأکید دارند. آنان تقلید را نفی می‌کنند و تلاش دارند سازگاری اسلام و دانش جدید را نشان دهند. مشهورترین گروه‌های الهام‌گرفته از این رویکرد، اخوان‌المسلمین و جماعت اسلامی هستند؛

۳. سلفی‌گری جهادگرا، که طی سال‌های اخیر الهام‌بخش بسیاری از گروه‌های مسلح مانند القاعده و داعش بوده است. این گروه‌ها که معضل اصلی جامعه اسلامی را بیش از هر چیز در استعمار و هجوم بیگانگان به سرزمین‌های اسلامی می‌دانند، دیدگاه‌های غیر از خودشان را رد کرده و خشونت را راهی مناسب و ضروری برای مقابله با حملات غرب علیه اسلام می‌دانند (Meijer, 2007: 422-459). این گروه‌ها متون اسلامی و تاریخ را بازتفسیر کرده و بر آیات نظامی قرآن و تاریخ نظامی اسلام تأکید بسیار دارند.

گروه اخیر تحت عنوان بنیادگرایان سلفی با قطعیات و یقینات عقل مخالف کرده و هر کسی که با عقایدشان مخالف باشد را کافر و فاسق می‌انگارند. از این رو، آن‌ها را گروه‌های تکفیری نیز خوانده‌اند. آن‌ها ضمن حجت قائل شدن برای قرآن و سنت اصیل، معتقدند این‌ها وقتی حجت تلقی می‌شوند که با فهم «سلف» همراه باشند؛ زیرا معتقدند که ما آیین خود را از آن‌ها گرفته‌ایم. در مقابل اسلام سیاسی سلفی، اسلام سنتی قرار دارد که سابقه ممتدی در تاریخ مسلمانان دارد. اما در قرن بیستم، هم‌پای رشد بنیادگرایی و اسلام سیاسی سلفی، نوعی تمسک آگاهانه و عالمانه به اسلام سنتی صورت گرفته است، که از این طیف به عنوان سنت‌گرایان اسلامی یاد می‌شود. سنت‌گرایی بدین شیوه پدیده جدیدی است که مانند بنیادگرایی یکی از پیامدهای مدرنیته تلقی می‌شود. در واقع، انسان سنت‌گرا کسی است که شیوه عمل سنتی را آگاهانه برگزیده است. او ضمن آشنایی با شیوه‌های گوناگون زندگی، به تفکر و تأمل در گذشته پرداخته و عالمانه سنت را تقدیس می‌کند (ملکیان، ۱۳۸۱: ۳۶۰-۳۵۸). نمایندگان شاخص این جریان اسلامی عبارتند از رنه گون، فریتیوف شووان و سید حسین نصر؛ که در این پژوهش، مورد اخیر بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. سید حسین نصر که امروزه به عنوان بزرگ‌ترین فیلسوف سنت‌گرای اسلامی شناخته می‌شود، از ناحیه مادر به شیخ فضل‌الله نوری رهبر جریان سنتی و مشروعه‌خواه نسب می‌برد. وی بر اسلوب این نسب وفادار مانده و امروز رهبری مکتبی را عهده‌دار است که به سنت‌گرایان اسلامی شهره‌اند. او مانیفست فکری خود را «معرفت و معنویت» می‌داند و بر این نظر است که هیچ کس نخواهد توانست سنت فکری سرزمینش را از دریچه چشم‌انداز تفکری بیگانه به درستی بنگرد، همان‌گونه که هیچ کس با چشم دیگری خودش را نخواهد دید. با این تفکر، او به دنبال روشی است که بتواند با منطق فهم درونی، فلسفه و سنت اسلامی را تفسیر کرده و آموزش دهد و از همین زاویه به تحلیل، بررسی و نقد سایر جریان‌های اسلامی چون بنیادگرایی سلفی بپردازد.

الف. سوژه بنیادگرایی (انسان‌شناسی سلفی)

امروزه سلفی‌گری بی‌وقفه و با سرعت زیادی در فضای نظری و فرهنگی بسیاری از کشورهای اسلامی در حال پیشروی است. در این روند، فقها و روشنفکران دینی سیاسی در طیف‌های

مختلف فکری و مذهبی فعال هستند و جنبش مزبور را راه می‌برند. آن‌ها در تلاشند تا از حاشیه به متن آیند و از خطر انزوا و طردشدگی مصون بمانند. در راستای تحقق این هدف، شیوه‌های ساختارشکن در دستورکار آن‌ها قرار گرفته است؛ در حالی که پیشتر، آن‌ها ساختارباور بوده و برای ساختارهای سیاسی و اجتماعی ارزش بسیار قائل بودند. دغدغه‌های فرهنگی همراه با شیوه عمل سیاسی، آن‌ها را به پس‌ساختارگرایان نزدیک ساخته است و عده‌ای از آن‌ها به این امر رهنمون شدند که به غلط تصور کنند با پست‌مدرنیسم هم‌آوا هستند. آن‌ها، بیش از هر زمان دیگری، در پی تحمیل ایده مطلوب خود بر ساحت عینی اجتماعی و هویت سیاسی هستند.

هویتی که سلفی‌ها در پی ساختن آن هستند، هویتی ناب با پیشینه قوی تاریخی است که در جهان جدید مورد تعرض جدی قرار گرفته است و به‌زعم آنان، مسلمانان به علت همین تعارضات نابهنگام دچار نوعی سرگشتگی و حیرانی شده‌اند. از این رو، سوژه بنیادگرایی سلفی استقرار نوعی هویتی محال است. بنیادگرایی سلفی در تقابل با سوژه جدید ماتریالیسم، دیالکتیک سوژه خود را سامان داده است؛ سوژه‌ای که البته قبل از انقلاب اومانیستی جدید و پیش از تهاجم ماتریالیسم مورد بی‌مهری قرار گرفته بود و پس از آن به حالت اغما درآمده است. سلفی‌ها با رد ادعای ماتریالیسم دیالکتیک مبنی بر این که انسان مصدر و سرچشمه حقیقی حیات است و اندیشه‌ای که قائل به نبود حقیقت مطلق هستند، برای مقابله با آن اعلام جهاد کردند. به‌علاوه، آن‌ها مدعی ارائه شیوه زندگی و اندیشه بر محور شریعت الهی و طبیعت بشری هستند (موصللی، ۱۳۸۸: ۷۵). ابوالحسن ندوی در «کندوکاوی در اوضاع جهان و انحطاط مسلمانان» در تحلیل وضعیت مسلمانان در دنیای مدرن چنین می‌نویسد:

بر کارشناسان باهوش مخفی نیست که خطر آینده و مصیبت فردا، اسلام (غیرسیاسی) است نه کمونیسم. من می‌دانم که این امت قرآن را ترک نموده و مانند امت‌های دیگر به زراندوزی دنیا شیفته شده است. می‌دانم که اکنون شب شرق تاریک و ظلمانی است و علما و شیوخ اسلام دارای ید بیضایی که تاریکی‌ها را بزدايد و جهان را منور گرداند، نیستند؛ اما با این وصف، بیم دارم از این که نابسامانی‌ها و صحنه‌های تکان‌دهنده این عصر، امت اسلامی را بیدار کند و آن را به سوی شریعت محمد (ص) متوجه گرداند (ندوی، ۱۳۹۴: ۳۲۶).

ندوی با استناد به آیه ۷ سوره حدید «وانفقوا ممّا جعلکم مستخلفین فیہ» نتیجه می‌گیرد که زمین از آن خداست نه از آن پادشاهان و سلاطین. اموال و املاک هم متعلق به خداست و صاحبان ثروت و دارایی فقط امانت‌داران و وکلای اموال الهی‌اند. به زعم ندوی، این امر در حال حاضر مورد فراموشی قرار گرفته است. به همین دلیل، مسلمانان را انداز می‌دهد که خود را دریابند، بلکه جهان را از این وضعیت نجات دهند. وی صریحاً بیان می‌دارد که گویا تاریخ برگشته است و به مانند آن روزی شده است که مسلمانان برای نجات جهانیان از چنگال بت‌پرستی جاهلیت از جزیره خویش بیرون آمدند (ندوی، ۱۳۹۴: ۳۲۷).

سوژه بنیادگرایی سلفی تأکید بر ماهیت بشر به مثابه پدیداری ساختگی و مخلوق است که به تعبیر کریستوفر بری، نخستین ویژگی آن عمل‌گرایی است؛ عملی که برای جامعه مفید فایده باشد و خدا از او طلبیده و خواسته باشد. چون خواسته الهی حق است عمل به آن واجب و قطعی است. بنابراین، ماهیت بشر خارج از اراده خودش است. همان‌گونه که هوریس، شاعر معروف می‌گوید: صید اسیر سرپنجه صیاد است (بری، ۱۳۸۷: ۷). بنیادگرایی سلفی در ادامه این تحلیل به «نقطه‌ای می‌رسند که هویت مسلمانان را به عنوان برترین و زوال‌ناپذیرترین هویت در تاریخ عمومی بشر تلقی و تثبیت می‌کنند» (فیرحی، ۱۳۹۳: ۳۵). بنابراین، سوژه بنیادگرایی سلفی بر دو پایه دیرینه‌گرایی و نوگرایی استناد می‌یابد. از یک طرف، بر اقتدا به پیشینیان و تام و تمام پنداشتن نظر آنان، یعنی بر وحدت معرفت نظر دارد و هرگونه نوآوری نظری و اندیشگی را انحراف از مسیر اصلی تلقی می‌کند. از طرف دیگر، نسبت به تأثیر و تأثر عمل بر جامعه در زمان، نگاه تأییدآفرینی دارد و بر این باور است که بین اندیشه انسانی و اوضاع تاریخی ارتباط متقابل وجود دارد.

چنین عمل‌گرایی نظرورزنه‌ای درصدد استقرار حکومتی تماماً دینی با محوریت امیری مقتدر است که حداقل در ظاهر، بر اسلوب سنت و اصول الهی حرکت کند و امارت مسلمین را به گونه‌ای راه ببرد که بازتابنده الگوی عملی و رفتاری برای مسلمانان در تمام عرصه‌های عقیدتی و سیاسی باشد.

ب. در جستجوی امارت اسلامی

بینش‌های اسلام‌گرایان سیاسی سلفی پیرامون ساحت عینی سیاست، اهمیت آنان را در حوزه نظر (یا نظریه سیاسی) آشکار می‌کند. در واقع، مفهوم بنیادگرایانه سوژه راهی به سوی فهم رهیافت عملی آن به دنیای سیاست است. سوژه در چارچوب اندیشه سلفی دچار فقدان است و این فقدان از رهگذر وابستگی آن به همان‌انگاری با موضوعات اجتماعی-سیاسی شناخته می‌شود. به تعبیری، می‌توان گفت مطابق داده‌های فکری- عقیدتی بنیادگرایی سلفی، تقدم ساحت «عینی» بر ساحت «ذهنی» بدیهی فرض شده است. در عین حال، بنیادگرایی سلفی میل شدیدی به برداشت ضدعینی‌انگارانه از واقعیت اجتماعی دارد. از نظر سلفی‌ها، من (انسان مسلمان) هویت کاملی ندارد، بلکه در تلاش برای کسب این هویت از رهگذر همان‌انگاری با دیگری بزرگی که ظاهراً کامل است نیز ناکام است. در این اندیشه، ساحت وجودی من دچار فقدان است و در تلاش برای «من» شدن نیز لزوماً کامیاب نیست. این واقعیتی است که به زعم سلفی‌ها باید پذیرفته شود. آن‌ها از «امر واقعی محال» سخن می‌گویند که البته سرانجام، شدنی و ممکن می‌گردد.

به عبارت دیگر، چیزی که در ابتدا قابل دسترس نیست، برای همیشه چنین نمی‌ماند. علت عدم دسترسی به آن در امتناع ذاتی‌اش نیست، بلکه به دلیل وجود مانعی بیرونی است که دسترسی را سخت و حتی محال می‌کند. نقش ابژه در کسب و حفظ میل‌ورزی بسیار مهم است. او باید بخواهد و در این خواستن باید ثابت‌قدم باشد و بسیار بکوشد تا شاید بتواند به مقصود برسد. در اینجا، رابطه «میل» و «فقدان» و نیز نحوه گذر از «امتناع» به «امکان» آشکار و عملیاتی می‌شود. ابژه تلاش بسیار می‌کند که «فقدان» را پنهان کند و در مقابل، وعده بازگرداندن واقعیت را می‌دهد؛ واقعیتی که به تعبیر بسیاری، وجود خارجی ندارد و یا آن‌گونه که سولر مطرح می‌کند «واقعیت دچار فقدان است». او تصریح می‌کند که در اینجا، با نوعی ابژه فانتزی و فقدان سوژه مواجهیم: «از یک طرف، ابژه با فقدان سوژه مواجه است و از طرف دیگر، ابژه فقدان را در سوژه برطرف می‌کند» (Soler, 1995: 267) و به بازسازی تاریخ، آن‌گونه که خود می‌پسندد همت می‌گمارد. تلاش بنیادگرایان سلفی برای بازسازی تاریخ و یا بازنمایی واقعیت از طریق نمادپردازی، رویارویی و مواجهه با واقعیت را در پی خواهد داشت

و در مقابل، ورود به دنیای اجتماعی آن‌گونه که هست، معنای از دست دادن عرصه واقعیت آن‌گونه که تصور می‌شود، را می‌دهد.

این امر دربردارنده تناقضاتی است که به صورت متوالی بازتولید و تکرار می‌شود. در برداشت ضد عینی‌انگارانه سلفی از واقعیت، لحظه خاصی را می‌توان دید که چیزی خارج از ساخت اجتماعی حضور خود را نمایان می‌سازد. این لحظه، به تعبیری «بحران» نهفته در ساخت اجتماعی را نمایان کرده و رسالت ما را به منظور ساخت واقعیت در جامعه (Holzer, 1968) دوچندان می‌کند. «ساخت اجتماعی واقعیت» برای بنیادگرایان سلفی ناشی از تصدیق آسیب‌پذیری‌های نظم اجتماعی از جانب آنان است (Wrong, 1994: 45). ساخت اجتماعی نیاز به ساخت‌های جدید واقعیت را مسلم فرض می‌کند و این نیاز زمانی ضرورت می‌یابد که انهدام اجتماعی نه تنها ممکن، بلکه مفید و سازنده تلقی گردد. جهان‌بینی بنیادگرایی اسلامی، جهان امروز را در اضطراب، ویرانی ناهنجاری‌های اجتماعی، انحطاط اخلاقی، بی‌ثباتی اقتصادی و ورشکستگی روحی می‌بیند (بناء، ۱۹۸۴: ۱۳۲-۱۳۱؛ قطب، ۱۹۸۳: ۸-۷) که بر مسلمانان واجب می‌شود برای نجات بشریت از این همه ظلم و جور قیام کنند، نه این‌که در جاهلیت آن غرق شوند.

رهیافت بنیادگرایی سلفی به سیاست در سیر تاریخ‌گرایی رادیکالی افتاده است که با شعار حل بحران‌های جامعه اسلامی، خود به شکل بحرانی برای دنیای اسلامی نمودار شده است. این رهیافت به دنبال عنصر سیاسی قدرتمندی است که ساخت اجتماعی را دگرگون کرده و بر سازندگی امر سیاسی تأکید فراوان دارد. همچنین، از طریق ساده‌سازی فضای سیاسی و بکارگیری منطق هم‌عرضی، در پی بدیل‌سازی سیاسی و جایگزین‌سازی معنا در سطح گسترده است. مسئله بنیادگرایی سلفی، یکپارچه‌سازی جامعه متفرق اسلامی و بلکه جامعه متشتت جهانی زیر پرچم سلف صالح است که توسط آن برافراشته شده است. این گرایش تجلیل تجربه مشترکی است که در تاریخ صدر اسلام رخ نموده است و برای اسلام‌گرایان سیاسی سلفی دارای معنا و مفهوم فوق‌العاده سیاسی است. این جامعه سیاسی که بر یکپارچه‌سازی و برابری همگانی تأکید دارد، به دو بخش نخبه و توده تقسیم می‌شود و رابطه این دو بخش جنبه ایمانی دارد و از نظر روانشناسی قابلیت تحلیل بسیار دارد. در واقع، چنین جامعه‌ای، جامعه

متحدالشکلی است که رابطه هر کدام از اعضای آن به صورت انفرادی با خلیفه مسلمین یا امیرالمومنین به مثابه نقطه کانونی معنادار می‌شود.

وحدت جامعه در وجود نقطه مرجع است و در صورت فقدان یا غیبت این نقطه کانونی، توده از هم می‌گسلد و جمعیت به ظاهر متحد فرومی‌پاشد. این نقطه، معنا را تثبیت و عناصر متفرق را حول خود گرد می‌آورد. این همان استعاره مرکز است که همواره در ایدئولوژی مستقر است و «حیات اجتماعی از آنجا سازماندهی می‌شود» (Lefort, 1986: 219). مردمی که بنا به عادت در پی ساخت‌های مطلق هستند آن را می‌فهمند و به آن احساس نیاز می‌کنند. بدین ترتیب، به‌رغم این‌که نگاه بنیادگرایان سلفی به دولت و حکومت و حتی جهان کنونی ساخت‌شکنا است، اما ساختی که از بطن ایدئولوژی آن‌ها استخراج می‌شود چندان متفاوت از آن نیست. آن‌ها ساختار موجود قدرت در کشورهای اسلامی را فاقد انسجام لازم و دارای عناصر گفتمانی استبدادی می‌پندارند و بلکه همه حکومت‌های بشری را «ظالمانه و بی‌خردانه» می‌دانند. اما متناسب با همان سازمان اقتدار، درصد حذف شخصیت منفی سلطان و جایگزینی آن با خلیفه یا امیری مقتدرند.

در نظریه سیاسی بنیادگرایان سلفی، بر دو عنصر تأکید می‌شود: ۱. حکومت و ۲. قانون؛ که این دو اصالتاً در اختیار بشر نیست. آن‌ها قادر واقعی و حاکم حقیقی را خداوند می‌دانند، اما اعمال اراده الهی را در کف حاکمی قرار می‌دهند که شرع الهی را مجری باشد؛ شریعتی که اکمل و اتم و مبنای عمل مسلمانان در تمام امور و در هر لحظه است. حاکمی مقتدر بایست تا از اجرای دقیق شریعت اطمینان حاصل آید. به بیان حسن البناء «شریعت اصل است و حکومت نگهبان آن. آنچه اصل ندارد نابود است و آنچه نگهبان نداشته باشد، تباه گردد» (البناء، ۱۹۸۴: ۳۴۷).

بنیادگرایان سلفی برای حاکم مجری اوامر الهی شرایط، وظایف و اختیاراتی برشمرده‌اند که رجوع به لحظه بنیادگذاری اسلام را تشویق و نوید می‌دهد؛ بنیادگذاری لحظه‌ای که کام مسلمانان ناکام در بستر مدرن را حداقل به صورت تصویری و خیالی تسکین می‌بخشد و آن‌ها را از لحاظ روحی ارضا می‌نماید. بدین ترتیب، آن‌ها را وادار می‌کند تا ساحت نمادین را در ساحت واقع بازسازی کرده و از طریق ساخت‌های خیالی در دنیای عدم قطعیت‌ها، آن‌ها را به

عصر ایمان و قطعیت رهنمون گردد تا آرمان واقعی نهفته در نص صریح سلف صالح را احیا نمایند. بر این اساس، مسئله‌ای که در قلمرو نظری-سیاسی اسلام‌گرایان سلفی طرح می‌شود نه مقولاتی چون نقد انحرافات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه مسلمین و حتی جامعه بشری، بلکه وضع هستی‌شناختی و بنیادهای اساسی آن است. بنیادگرایان سلفی از طریق شالوده‌شکنی جنبه‌های مطلق‌باورانه دنیای جدید، درصدد طراحی و پایه‌گذاری شالوده‌های دینی و سیاسی خود هستند که ریشه‌های عمیقاً تاریخ‌باورانه و آرمان‌گرایانه دارد. «آرمان‌شهر ابراز میل به بهتربودن است» (Levitas, 1990: 8) و سیاست‌ورزی موجود را در بن‌بست تلقی می‌کند که باید برای نجات آن اقدام عاجل صورت گیرد.

ندوی این آرمان‌شهر را این‌گونه توصیف کرده است: «به راستی که جهان اسلام باید در انتظار و آرزوی در اختیار گرفتن این مقام بزرگ (رهبری جهان) باشد... هر مسلمانی باید در راه چنین هدفی با جان و مال خویش بیکار کند؛ زیرا این وظیفه مبارکی است که از روز پیدایش امت اسلام در صحنه‌ی روزگار و از روز نمایان‌شدن نخستین هسته‌های امت اسلام در شبه‌جزیره عربستان بر دوشش گذاشته شده است» (ندوی، ۱۳۹۴: ۳۲۳).

تبارشناسی آرمان‌گرایی حکایت از ابتناء آن بر دوآلیسم دارد. دوگانه آرمان/ اهریمن از جمله مفاهیمی است که مورد توجه بسیاری قرار گرفته است. کوهن در کتاب «در جستجوی هزاره و اهریمنان درونی اروپا» و یوسف قرضاوی در کتاب «افراط‌گرایی دینی» به خوبی این مقابله‌سازی را به تصویر کشیده‌اند. این کتاب‌ها به پدیده اجتماعی‌ای چون «ایده تهنذیب بشریت از طریق نابودی برخی مقولات بشری که عامل فساد و بی‌نظمی و شر انگاشته می‌شوند» به مثابه واقعیت‌های غیرقابل انکار در روند تاریخی اکثر جوامع اذعان دارند. از دیدگاه کوهن، آشفتگی و ناآرامی اجتماعی از یک سو، و سرخوشی هزاره‌باورانه از سوی دیگر، همپوشانی دارند. وقتی مردم فقیر به دست رهبرانی به ظاهر دینی افسون می‌شوند، احتمال یک فاجعه انسانی دور از نظر نیست. برای آن‌ها این امر مسلم است که اهریمنان باید نابود شوند. پس از آن، آن‌ها پادشاهی خویش را بنا می‌کنند و قلمرو عاری از رنج و گناه را پایه‌ریزی خواهند کرد (Cohn, 1993: 14-15). این استدلال در فرازی از یوسف قرضاوی این‌گونه بیان شده است:

«اینان هر کسی را که مرتکب گناه و نافرمانی شود و بر آن اصرار ورزد و از آن توبه نکند، تکفیر می‌کنند. حکام و دولت‌مردان مسلمان را به خاطر این که حکم «بما انزل ا...» نمی‌کنند، تکفیر می‌کنند. محکومین را نیز تکفیر می‌کنند، زیرا به حکم این دولت‌مردان تن در داده‌اند. علمای دین... را نیز تکفیر می‌نمایند، چون این علما، حکام و محکومین را بنا به دلایل یادشده، تکفیر نمی‌کنند. [در دید آنان] هر کسی که کافری را تکفیر نکند، خود نیز در ورطه کفر افتاده است. آنان هر کسی را که ایده و اندیشه‌شان بر او عرضه گردد و او از پذیرش آن سر باز زند و در حلقه فکری آنان داخل نگردد، تکفیر می‌کنند و اگر کسی تفکرشان را هم بپذیرد، اما وارد جماعت آنان نشود، تکفیر می‌کنند (قرضاوی، ۱۳۸۶: ۶۲).

این اهریمن‌نگری و تکفیر‌پنداری در هاله‌ای از قداست صورت می‌گیرد. پاک‌سازی زمین از اشرار نزد آن‌ها فی‌نفسه زمینه استواری خیر است. قربانیان بنیادگرایان سلفی به تعبیر باومن «به قصد تصاحب زمین و اموال‌شان به قتل نمی‌رسند. آن‌ها کشته می‌شوند چون [تقدیر الهی چنین بود] و در چارچوب جامعه کامل نمی‌گنجیدند. کشتن آن‌ها، نابودی نیست، بلکه آفرینش است. آن‌ها نابود شدند تا امکان تأسیس دنیای بشری بهتری که به لحاظ عینی کاراتر، اخلاقی‌تر و زیباتر باشد، فراهم شود (Bauman, 1989: 93).

بنیادگرایان سلفی در تلاش برای ایجاد جامعه نوین خود، خواهان استقرار دولتی هستند که از هر نظر کامل باشد. در هنگام تأسیس چنین دولتی اقدام به جایجایی قدرت مطلقه فاسد با قدرت مطلقه صالح و به زعم خود، اسلامی می‌کنند که مانند سابق همه امور متمرکز اداره خواهد شد. بنابراین، آن‌ها بیش از این که دغدغه اصلاح سازمان دولت و مکانیسم انجام کار داشته باشند، در تلاش برای اصلاح حاکم و طراحی اقتداری اسلامی هستند. چنین دولتی به طور مطلق از تمام اختیارات دولت متمرکز برخوردار است. ضرورت تام‌الاختیار بودن چنین حاکمی، حفظ نظم اجتماعی و پاسداری از کیان اسلام است. از این‌رو، حاکم اسلامی مستظهر به حمایت‌های الهی و پشتیبانی مردمی است. چنین دولتی به دلیل داشتن دغدغه شریعت اسلامی، نظرکرده خداست و از لطف و عنایت بی‌نهایت او برخوردار است.

بدین ترتیب، نظریه سیاسی بنیادگرایی سلفی مستعد نظام سیاسی جامعی است که مستظهر به پشتیبانی ایدئولوژی اسلامی در پی بیشترین همسانی و هماهنگی بین افراد جامعه و خلیفه

مسلمین است. چنین نظامی از نظر جامعه‌شناسی، در صدد پالایش اجتماعی و تلاش برای ایجاد بهترین جامعه به هر نحو ممکن است؛ جامعه‌ای که در شناخت متافیزیک و فیزیک قدرت بسیار می‌کوشد و در این راستا مطیع محض خدا و خلیفه خداست. خلیفه مسلمین یا امیرالمومنین تا هنگامی که در خدمت ایدئولوژی اسلامی است، اطاعت از او عبادت است و به شکرانه اعطای چنین شخصیت کاریزمایی از طرف خدا به امت اسلامی، مسلمانان بندگی خدا به جای آورده و کمر بسته یاری خلیفه هستند. بنابراین، از نظر بنیادگرایان سلفی، تسلیم در برابر خدا فقط منوط به مسائل عقیدتی نیست، بلکه تسلیم سیاسی نیز است. از این رو، مفهوم توحید رنگ سیاسی به خود گرفته و معیار سنجش فعالیت‌های سیاسی می‌شود.

منطق بنیادگرایان سلفی بر توحید نظری و عملی استوار است. آن‌ها از این اصل (توحید) برای محو رژیم‌های فاسد و خشونت علیه هر نوع سیستم غیرالهی بهره می‌گیرند و در ادامه به جهاد متوسل می‌شوند. از این رو، مهم‌ترین وظیفه امت پیامبر (ص) تأسیس نظام اجتماعی مبتنی بر فلسفه نبوت است؛ به گونه‌ای که برای رسیدن به این هدف توسل به زور مجاز می‌شود. مطابق این منطق، دیدگاه اسلامی «نظرگاهی ربانی است که میدان عمل آن، تمام جهان، موضوع آن، انسان و راه و روش آن، جهادی است که به صلح ختم می‌شود» (قطب، ۱۹۸۳: ۱۷۲). بنیادگرایان سلفی بر این عقیده‌اند که اسلام برای حمایت از امت اسلامی صرفاً به دعوت اکتفا نکرده است. هر چند گام نخست برای انتشار اسلام دعوت است، اما گسترش این دعوت و پذیرش آن نیازمند ضمانت اجراست. تضمین آزادی دعوت، درگیری و مبارزه با قدرت‌های طاغوتی زمان که مانع از رسیدن دعوت اسلامی هستند، به دنبال خواهد داشت. از نظر بنیادگرایان سلفی، استقرار حاکمیت الهی در زمین و احیای کلمه الله راحت به کف نمی‌آید، بلکه نیازمند مجاهدت با همه تجاوزگران و طاغوت‌هایی است که سد راه اسلام هستند. این امر ریشه در سلسله‌ای از اصول فکری، عقیدتی و تاریخی دارد که راهنمای عمل آن‌ها در مواجهه با سیاست و اجتماع است. از این رو، می‌توان گفت مبارزه بی‌امان با مفسد سیاسی و اجتماعی و توسل به خشونت در ابعاد گسترده، در نظام اندیشگی بنیادگرایی سلفی ضرورتی اخلاقی و مبتنی بر الزامات نظری است.

ج. لوازم تثوریک دولت و جامعه مدنظر بنیادگرایان سلفی

طرح بنیادگرایان سلفی بر انحلال همه نوع تقسیم‌بندی‌های اجتماعی در دستگامی تمام‌عیار سیاسی استوار است که از جانب جامعه توده‌وار حمایت می‌شود. این جامعه سیاسی که بر یکپارچه‌سازی و برابری همگانی تأکید دارد، بر دو بخش نخبه و توده تقسیم می‌شود. رابطه این دو بخش (خلیفه و مردم) دارای جنبه ایمانی ویژه‌ای است. شکل‌گیری و پاسخگویی چنین جامعه‌ای به نیازهای زمانه مبتنی بر لوازمی است که بیشتر جنبه نظری و تاریخی دارد.

۱. ایمان به نص

نظام معرفتی اسلام مبتنی بر وحی است. وحی به معنای کلام مطلق و بی‌واسطه‌ی خداست که به‌زعم بنیادگرایان سلفی، فراتر از هر گونه تأویل و تفسیر است. اطلاق آن برای تمام زمان‌ها و مکان‌هاست و انسان‌ها تنها باید همان‌گونه که هست، از قرآن پیروی کنند؛ چون قرآن به تعبیر شکری مصطفی «به زبان عربی ساده و کاملاً روشن برای هر مسلمانی نازل شده است و نیازی به تفسیر آن نیست» (zeidan, 2001: 45). بر اساس نظر نص‌گرایان سلفی، تمامی تفاسیر ارائه شده، انسان‌ساخته، جاهلی و از درجه اعتبار ساقط است و رهبران این جریان‌های تفسیری نیز خود به طاغوت بدل گشته‌اند (دکمجیان، ۱۳۹۲: ۹۶). چون مبنای معرفتی بنیادگرایان سلفی «نصوص» است، آن‌ها را «نصوصیه» نیز می‌نامند. آن‌ها ضمن تمسک به منبع دسته اول صدر اسلام، با هرگونه اجتهاد مخالف و ورزیده و حتی اجتهاد فقهای طراز اول و رهبران مذاهب چهارگانه اهل سنت را نیز با دید انتقادی می‌نگرند (قرضاوی، ۱۳۸۶: ۹۶). آن‌ها اختلاف بین مذاهب را اختلاف شیعه و سنی یا مالکی، حنفی و شافعی نمی‌دانند، بلکه با توجه به ساختار فکری و شناخت‌شناسی آن‌ها مذهب به دو قسم کلی مذهب راستین و مذهب انحرافی و منحط تقسیم می‌شود.

به‌زعم آنان، قرآن و احادیث نبوی به عنوان راهنمایان متقن و امری فرازمانی و فرامکانی و بدون هرگونه تفسیری، امروز نیز کاملاً راه‌گشااست و اتفاقاً مشکلات واقعی مسلمانان از زمانی ایجاد شد که آن‌ها به تأویل و تفسیر نصوص روی آوردند (قطب، ۱۳۶۲: ۶۹-۶۶). چنین معرفت‌شناسی، سلفیون را به سمت گریز از عقل و تعطیلی کامل آن کشانیده است و هرگونه

تمسک به عقل را نوعی بدعت و شرک تلقی کرده و با آن تحت عنوان کفر مبارزه می‌کنند و آن را در تقابل با ایمان می‌پندارند. از نظر آنان، معرفت ایمانی و شناخت متکی بر عقیده، بدون خدشه و متقن است و بر مسلمانان واجب است به آن رجوع کنند و به عقل ناقص خود چندان اعتماد نداشته باشند، که فریبنده و اغفال‌کننده است.

۲. اعتقاد به سلف صالح

سلف یا سلف صالح به معنی پیشگامان درستکار و عادل است. در اصطلاح خاص اسلامی، سلف به سه گروه صحابه، تابعین و تابع تابعین اطلاق می‌شود. بنیادگرایان سلفی، انسان امروزی را غرق در جاهلیتی می‌دانند که خود غافل از آن است. جوامع جاهلی و دولت‌های جاهلی کل ارض الهی را اشغال کرده‌اند. علت گسترش جاهلیت در ابعاد کمی و کیفی، فراموشی حق الهی و انحراف از مسیر درست نبی مکرم اسلام و خلفای راشدین است. ممتاز احمد (Mumtaz Ahmad, 1991: 462-463) چند معیار برای تشخیص چنین گرایشی ارائه کرده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

- احیای قرآن و سنت خلفای راشدین؛
- نفی تحولات بعدی در دوران میانه اسلام به‌خصوص در زمینه‌های فقه، کلام، فلسفه و...؛
- جایگزین کردن اسلام عامیانه با اسلام راست‌کیشانه (تهذیب و خلوص عقیدتی و رفتاری).

۳. فقدان مشروعیت مناسبات مدرن

مناسبات اخلاقی، سیاسی و اجتماعی انسان امروز که حاصل مدرنیته است نزد بنیادگرایان سلفی، یکسره بر بطلان و عصیان استوار است و باید نابود گردد. از این رو، موضع بنیادگرایی سلفی نوعی شورش بر ضد مدرنیته و مناسبات جدید و هرگونه رهاورد مدرن نظیر فردگرایی، عقل‌گرایی، دنیاگرایی، تساهل، دموکراسی، تکثرگرایی، انسان‌مداری و نسبی‌گرایی تلقی می‌شود. جریان سلفی در مقابل این دستاوردهای مدرن از نوعی مطلق‌گرایی، اقتدارگرایی و نظارت اخلاقی بر جامعه و انضباط اجتماعی سخت‌گیرانه پشتیبانی می‌کند. آن‌ها بر این نظر هستند که دگردیسی در

هنجارهای اجتماعی و نادیده‌گرفتن اصول مسلم اخلاقی دینی که محصول دوران مدرن است، شیوه زندگی سنتی و عقاید و ارزش‌های حاکم بر امت اسلامی را مورد تهدید قرار داده و جامعه اسلامی را دچار بحران‌های متعدد هویتی، تضادهای شخصیتی و تعارضات رفتاری ساخته است و این همه، ریشه در سکولاریسم یا به تعبیر سید قطب جدایی شوم و نکبت‌بار (فصام‌النکد) دین از سیاست است. این جدایی دربردارنده انفکاک راه خدا از زندگی بشری است که مسیری پرمخاطره و هولناک تلقی می‌شود (قطب، ۱۹۸۳: ۱۱۲-۱۱۰) و نتیجه قطعی آن، گم‌کردن راه نجات، دور افتادن از قوانین و سنن الهی و سقوط در درهٔ هلاکت است (قطب، ۱۹۹۲: ۱۶۴).

بنیادگرایان برای مدرنیته هیچ وجهی قائل نبوده و آن را نوعی بدعت و شرک می‌دانند. مواجهه با شرک نیز یک راه بیشتر ندارد و آن، جهاد بنیان‌کن دینی و بازگرداندن قطار حرکت بشری روی ریل درست اسلامی است.

۴. جهاد

مطابق اندیشه و مرام بنیادگرایی سلفی، جهاد برای احیای نام، یاد و حاکمیت خدا در زمین و مبارزه با هرگونه شرک و طاغوت صرفاً جنگ علیه دشمنان اسلام نیست، بلکه اصلی اخلاقی، ضرورتی اجتماعی و حکم الهی تلقی می‌شود که در ابعاد مختلف اعتقادی، متافیزیکی و سیاسی خود را نمایان می‌کند. آن‌ها می‌پندارند جهاد ریشه‌های عمیق تاریخی و وحیانی دارد. از منظر آن‌ها، نزول وحی نوعی اعلان جهاد علیه وضع موجود و مقابله با تمام مناسبات ظالمانه و طاغوتی است. دریافت‌کنندگان وحی یعنی انبیاء، خود شخصیت‌های سازش‌ناپذیر و دعوت‌کننده به جهاد و برانداز نظام‌های منحط اخلاقی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بودند. اصلاً جنگ و جهاد علیه ناپاکی و ناخالصی در ذات اسلام و مساوی با اسلام است و در نخستین اصل از اصول دین اسلام یعنی توحید و در اولین دعوت اسلامی یعنی «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» نهفته است (قطب، ۱۹۸۹: ۱۷۱-۱۷۰). از این رو، از قداست خاصی برخوردار است و دال برتر گفتمان بنیادگرایی است.

این دال برتر کارویژه‌های بسیاری دارد: ۱. متضمن حمایت مادی و معنوی از امت اسلام است؛ ۲. متکفل آزادی مسلمانان و بلکه نوع بشر از هرگونه ظلم، جور و ستم حکومت‌های متکی بر انسان و طاغوت‌های بشری است؛ ۳. منتج به استقرار حاکمیت الله در زمین و مبارزه با متجاوزان به حقوق الهی می‌شود، که برای خود حق قانون‌گذاری قائلند. بنابراین، جوامعی که از اسلام و مفاهیم حقه آن دور شده باشند، مستحق جهاد فی سبیل الله هستند؛ جهادی که حق خدا را بستاند و بشریت را از جاهلیت مدرن نجات دهد. به نظر جهادگرایان سلفی، تمسک به جهاد روشی است برای نجات بشر از این سرگستگی و حیران و در واقع، ابزاری است برای ایجاد جامعه‌ای طراز نوین با سازوکارهای کاملاً دینی و الهی. از این‌روست که فراخوان مسلمانان به نام‌مسلمانان طی سه مرحله عملیاتی می‌شود: پذیرش اسلام در گام نخست، پرداخت جزیه در فاز دوم و در صورت عدم تحقق این دو، قتال یا جنگ مقدس که آخرین و موثرترین حربه شمرده می‌شود. نزد سلفیون جهادی، بُعد سوم از اهمیت و الویت ویژه‌ای برخوردار است.

د. سنت‌گرایی و نظریه امارت اسلامی

سنت‌گرایی به مثابه یک ایدئولوژی، خود را در مقابل بنیادگرایی تعریف می‌کند. این تقابل ایدئولوژیک را از زبان سید حسین نصر می‌توان در آثار متعددش دید. سنت‌گرایان مدعی‌اند (لگنهاوزن، ۱۳۸۲: ۲۵۲): ۱. برنامه جامعی درباره هستی، وجود و جهان دارد و در پی تبیین جایگاه انسان در این گردونه (هستی/ جهان) است؛ ۲. برنامه عامی درباره جهت‌گیری و مسیر سیاسی و اجتماعی تدوین می‌کند؛ ۳. در مقابل موج یورش‌ها علیه خود موضع گرفته و خود را در مقابل همه آن حملات و تهاجمات زنده و پایدار می‌بیند؛ ۴. درصدد متقاعدکردن طرفداران خود و نیز به دنبال جذب عناصر وفادار و صادق است؛ ۵. مخاطبان خود را همه افراد می‌داند. در واقع، هدف آن جذب «بیشتر مسلمانانی» است که «هنوز سنت‌گرا هستند» (نصر، ۱۳۸۳: ۱۴۰)؛ ۶- برای نخبگان و روشنفکران نقش ویژه رهبری قائل است.

نکات فوق مفروضاتی است که ایدئولوژی‌اندیشی سنت‌گرایان را به اثبات می‌رساند. سنت‌گرایی و سلفی‌گری در حوزه‌های تعاملی و تقابلی به مسائل مختلفی ارجاع می‌دهند. نصر به‌ویژه در کتب «اسلام سنتی در جهان مدرن»، «قلب اسلام» و نیز مصاحبه‌ها و گفتگوهای مختلف در تبیین نسبت سنت‌گرایی و سلفی‌گری تلاش زیادی کرده است. وی ضمن اشاره به وجوه مشترک خود با بنیادگرایان سلفی، به تفاوت‌های این دو نحله فکری و عملی نیز می‌پردازد. وجوه مشترک سنت‌گرایی و سلفی‌گری عبارتند از:

۱. وثاقت نص، یعنی اعتماد به قرآن و حدیث نبوی به مثابه منابع اصیل و مشروعیت‌بخش عمل مسلمانان؛

۲. شریعت‌محوری و تأکید بر اجرای قواعد، مناسک و آداب دینی. سنت‌گرایان شریعت را لازم و بنیادگرایان آن را واجب می‌دانند؛

۳. مخالفت با مدرنیسم به خاطر مخدوش‌ساختن جایگاه خدا در ذهن بشر. سنت‌گراها و بنیادگراها درصدد «رد جایگزینی ملکوت انسان به جای ملکوت خداوند برآمده‌اند» (نصر، ۱۳۸۳: ۱۳۹)؛ البته با دو شیوه متفاوت. بنیادگرایان به شیوه‌های انقلابی نظیر ترور، براندازی و صدور فتاوی‌ای قتل. سنت‌گرایان با شیوه‌های آموزشی و تعلیم آموزه‌های سنتی و نگرهبانی از حکمت الهی.

۴. اشتیاق به احیای گذشته از طریق بازجست (سنت‌گرایان) و بازگشت (سلفیون).

۵. مسئولیت‌باوری (سنت‌گرایان) و تکلیف‌محوری (سلفیون).

سنت‌گرایان و بنیادگرایان سلفی ضمن برخورداری از این وجوه مشترک، درحوزه‌های مختلف از هم فاصله گرفته و در مقابل هم قرار می‌گیرند. تفاوت‌های این دو جریان اسلامی نه در اصول اعتقادی عام اسلامی از قبیل توحید، نبوت و معاد، که بیشتر در دو عامل نهفته است: نخست، تأکیدهای خاص و بزرگ‌نمایی برخی باورهای مقبول مسلمین توسط هر یک از آنها و دوم، روش‌شناسی خاص آنان در معرفت‌دینی که برخی اختلاف‌ها در محتوای باورها را به دنبال داشته است. همچنین، باید به تفاوت آن‌ها در موارد تطبیق اصول و تشخیص موضوع احکام نیز اشاره کرد.

عمده‌ترین نقدهای سنت‌گرایان بر بنیادگرایی سلفی را در مواردی چون عمل‌گرایی در مقابل اندیشه‌ورزی، ظاهرنگری در مقابل باطنی‌گری، اصلاح‌اندیشی سیاسی و اجتماعی در مقابل اندیشه اصلاح خود و تهذیب شخصی و در نهایت، درک متفاوت از انسان و تکلیف او می‌توان یادآور شد. در ادامه به نقدهای گوناگون سنت‌گرایان بر بنیادگرایان در حوزه‌های معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، روش‌شناختی و سیاسی به تفکیک بیان می‌شود.

۱. نقد معرفت‌شناختی

معرفت‌شناسی سنت‌گرایی و بنیادگرایی سلفی مبتنی بر نوعی شناخت پیشینی یا به تعبیری، فطری است. این شناخت ریشه‌های عمیقاً درونی دارد و به روش قیاسی حاصل می‌شود. به زعم آن‌ها، علم و معرفت لزوماً تابع فرایندهای اکتسابی نیست، بلکه جنبه اعطایی و لطف دارد. انسان عبد خلیفه متناسب با ظرفیت وجودی خویش می‌تواند آن را احیا کند یا بالعکس، سرکوبش نماید. در این زمینه، بین دو جریان سنت‌گرایی و بنیادگرایی تفاوت روشی وجود دارد. معرفت‌شناسی سنت‌گرایی بر تعقل (عقل نظری و کلی) استوار است، حال آن‌که جریان سلفی شناخت را صرف فهمیدن نمی‌داند، بلکه تفهم کلی عقل همراه با واکنش نفس به این تفهم در عقل و ضمیر را شناخت کامل می‌داند. سنت‌گرایان بر این نظر هستند که بنیادگرایان سلفی فارغ از عمل‌گرایی، نسبت به وجوه عقلانی، فلسفی، هنری و معنوی اسلام بی‌توجه‌اند. مطابق منطق ارسطویی، تفاوت انسان با غیر انسان در عقل اوست و بر اساس آموزه‌های سنتی دینی، این تفاوت در معناداری حیات از منظر الهیات دینی است. به‌زعم سنت‌گرایان، سلفیون نه اعتنایی به عقل و فلسفه و سنت ارسطویی دارند و نه توجهی به هنر و معنویت که باطن هر دین و آیینی است.

آن‌ها بی‌توجه به ابعاد درونی اسلام و تمدن و فرهنگ حاصل از آن، جهت‌گیری‌های صوری در حوزه‌های مختلف حیات اتخاذ می‌کنند و در تمنای پایه‌ریزی جامعه اسلامی هستند که مبتنی بر هنجارهای اجتماعی و حقوقی صوری و سطحی اسلامی باشد. به‌زعم سنت‌گرایان، احیای اسلام از طریق تهذیب و تبدل شخصی و پالایش نفس و برطرف ساختن موانع فکری و فلسفی که سد راه بسیاری از جوامع اسلامی است، برای بنیادگرایان سلفی چندان محل توجه

نیست (لگنهاوزن، ۱۳۸۲: ۲۵۳). نقد دیگر سنت‌گرایان به بنیادگرایان سلفی در فهم و به‌کارگیری «ذکر» است. هرچند هم سنت‌گرایان و هم بنیادگرایان به ذکر بیش از فکر اهمیت می‌دهند، اما ذکرگفتن آن‌ها با هم متفاوت است. سنت‌گرایان در ذکرشان تأمل و تدبیر دارند و از طریق تعقل (توسل به عقل کلی) اجتهاد می‌کنند. آن‌ها تحت هر شرایطی اقدام به عمل نمی‌کنند و بی‌محاسبه وارد کارزار عمل نمی‌شوند. حتی در انجام عمل صالح نیز مصلحت‌سنجی کرده و جانب احتیاط را نگه می‌دارند. سنت‌گرایان به‌ویژه نصر بر این نظرند که اگر بناست عمل صالح تأثیر معنوی داشته باشد باید بر حقیقت بنا شود نه بر باطل.

استوار بودن عمل بر حقیقت به این معناست که باید عمل با واقعیت ژرف و هویت موجودات و همچنین با اراده خداوند به اندازه‌ای که قادر به شناخت آن اراده هستیم، هماهنگ باشد. عمل باید هماهنگ با عدالت و متصف به خیر و رحمت باشد. ای بسا آدمی با نیت نیک و مثبت، اعمالی را مرتکب شود که منفی‌ترین عواقب را به بار آورد (نصر، ۱۳۹۲: ۲۴۰-۲۱۰). چنین بینشی، نصر و سنت‌گرایان را به لاک‌اندیشه، تأمل و تفسیر فرو برده و آن‌ها را بیش از اندازه محتاط و ترسو (ترس از خدا) بار آورده است. در مقابل، بنیادگرایان سلفی که مانند سنت‌گرایان وضع موجود را نابسامان و غیرقابل قبول می‌دانند، اقدام به جهاد و عمل انتحاری را واجب شرعی دانسته و تعلق در این راه را نوعی همراهی با کفر، الحاد، نفاق و انحراف می‌پندارند. از نظر آنان، انسان حق فلسفه‌ورزی و تعقل ندارد و نباید وقت خود را برای اقامه دلیل و برهان و یا تفسیر و توضیح تباه کند، بلکه باید خود را به اموری عملی و مفید مشغول سازد (مدرسی، ۱۹۸۷: ۷۵-۷۰). عمل‌گرایی و ظاهرنگری پدیده رایج بین سلفیون است. آن‌ها معتقدند اندیشه‌ورزی و فلسفه‌آموزی مساوی با انکار بدیهیات الهی و غلبه هواهای نفسانی بر نوع انسان است که چندان بر معرفت انسان نمی‌افزاید. ظاهرنگری بنیادگرایان و باطنی‌گری سنت‌گرایان شاید دو روی یک سکه باشند.

سید حسین نصر بر این باور است که حقیقت به مثابه مرکز، از نظر هندسی هم موجد شعاع است هم موجد محیط؛ هم خالق طریقت و هم واضع شریعت است. هم شریعت و هم طریقت به شیوه‌های مختلف بازتاب مرکز هستند. از نظر وی، عمل به شریعت به معنای زندگی در بازتاب مرکز یا وحدت است. از این‌رو، شریعت شرط لازم و کافی برای برخورداری از زندگی

سالم و اهل «نجات» بودن است. ولی همواره کسانی هستند که ساخت و سرشت باطنی‌شان به گونه‌ای است که نمی‌توانند در بازتاب مرکز زندگی کنند، بلکه باید سعی کنند به مرکز برسند. آن‌ها همیشه در حال گام برداشتن در طریق معنوی به سوی مرکز هستند. در کنار این طریقت‌باوران و به موازات آن‌ها، نصر می‌پندارد همیشه کسانی بوده و هستند که از پوسته شریعت و ضرورت مطلق آن دفاع می‌کنند. در صورت سيطرة این ظاهرگرایان بر جامعه، تعادل میان ساحات ظاهری و باطنی دین به نفع اولی به هم خواهد خورد. البته نصر اذعان می‌کند که اسلام نه طریقت محض و نه شریعت صرف است؛ بلکه به‌سان گردویی است که پوست آن شریعت، مغز آن طریقت و روغن نادیدنی و در عین حال همه‌جا حاضر آن، حقیقت است (نصر، ۱۳۹۲: ۱۶۵-۱۹۵).

۲. نقد انسان‌شناختی

انسان‌شناسی سنت‌گرایی و جریان سلفی بر استکمال و استعلا ابتننا دارد؛ انسانی که صورت خداست و عبد و خلیفه‌ی اوست. این انسان ظرفیت همه‌جور شدن را داراست. بنابراین، تربیت و پرورش استعداد خداگونگی در انسان ضروری است. انسان نصر و سنت‌گرا در فرایندی تکاملی و تدریجی رو به اصلاح درونی، دائمی و همیشگی دارد. او فقط نیازمند اندکی مراقبه و محافظه شخصی است، اما انسان سلفی و بنیادگرا با آگاهی از محدودیت عمر و کوتاهی زمان حیات و پیش‌بینی ناپذیری حوادث زمانه، اصرار بر کمال‌یابی در بازه زمانی کوتاه و معین دارد. نظام اندیشگی بنیادگرایان سلفی به‌جای اصلاح طولانی در زمان، به اصلاح آنی و انقلاب بر زمان تأکید دارد. آن‌ها درک متفاوتی از انسان و تکلیف او دارند. هر دو جریان سنت‌گرایی و سلفی‌گری انسان را موجودی چندبُعدی و چندلایه می‌دانند که بدون در نظر گرفتن این ابعاد، انسان ناقص معرفی خواهد شد. در نظر سنت‌گرایان، انسان متشکل از دو لایه خیر و شر است که خیر در لایه‌های عمقی و باطنی و شر در قسمت رویین و سطحی قرار دارد.

از نظر سنت‌گرایان، اصالت با خیر است و شر اصالتی ندارد. انسان فی‌نفسه موجودی پاک با فطرتی ناب است و اگر تحت تعالیم پاک سستی و دینی قرار گیرد، احتمال هدایتش دور

نیست. اما انسان‌شناسی سلفی بر گناه‌کاری دائمی موجود انسانی استوار است که به عقیده سنت‌گرایان، این باور نادرست می‌تواند حتی به هم‌کیشان نیز سرایت کند. نوع شناخت از انسان، تکلیف او را نیز مشخص می‌کند. سنت‌گرایان در پی انسان اخلاقی و معنوی هستند که ظرفیت این امر در او نهفته است. در عقیده نصر خیرخواهی، تواضع، صداقت، امید، عشق و مدارا به مثابه عظیم‌ترین منابع سرمایه اجتماعی، از اساسی‌ترین آمال و تکالیف انسان محسوب می‌شوند. این موازین اخلاقی، متضمن احترام به آرای دیگران، رعایت حقوق طرف مقابل و به‌طور کلی همزیستی مسالمت‌آمیز با دیگران است. ولی بنیادگرایان سلفی در پی احیای انسان مسلمان متعهد به آداب شرعی و تکالیف مذهبی خویش هستند؛ موازین مذهبی که برای مذاهب و شرایع دیگر حقیقتی قائل نیست و با نگاه حق به جانب در صدد اصلاح مسیر جامعه و سایر انسان‌ها در راستای اهداف عالی خود است.

انسان بنیادگرا و سلفی با نگاه حق‌مدارانه، خود را مجاز به به‌کارگیری خشونت علیه جامعه و انسان‌ها و حتی ساختارهای سیاسی و کارگزاران آن می‌داند؛ که به‌زعم خودش، در مسیر باطل هستند.

۳. نقد روش‌شناختی

امید به تبدیل شخصی و اصلاح تدریجی اجتماعی و سیاسی به نصر و همراهانش ذهنیت فرایندی بخشیده است. نصر در پاسخ به این سؤال که چگونه امکان تغییر فراهم می‌گردد؟ با استناد به ضرب‌المثلی چینی، پروسه تغییر را طولانی ولی کاملاً امیدوارانه می‌بیند. ضرب‌المثل چینی می‌گوید: سفر هزار کیلومتری با قدم اول شروع می‌شود. نصر در این راستا توضیح می‌دهد که ایمان به اصالت و حقیقت راه مهم است. بازه زمانی یا رهاورد زمان‌مند آن اهمیت ندارد. به تعبیر نصر، اگر امروز کسی فقط ذهن یک نفر را نسبت به مسئله‌ای (مانند آلودگی) تغییر دهد و او روز بعد ذهن شخص دیگری را عوض کند، طی چند دهه اغلب مردم جهان دیدی متفاوت نسبت به طبیعت خواهند داشت (نصر، ۱۳۸۱: ۱۱۹). پروسه‌اندیشی، سنت‌گرایان را به اقدامات علمی، ارشادی و تنزیهی در درازمدت سوق می‌دهد. اما بر ذهنیت بنیادگرایان سلفی، عموماً اندیشه پروژه‌ای غلبه دارد. آن‌ها با اراده‌های مصمم به دنبال تغییرات

آنی و لحظه‌ای هستند و بر این تصور هستند که اگر امروز کاری انجام نشود، فردا دیر است. سلفیون با این طرز تلقی، محیط را همواره مستعد عمل سیاسی و اجرای پروژه فکری خود دانسته و به دلیل ماهیت تجدیدنظرطلبانه‌شان با شیوه‌های مسلحانه، خشونت‌آمیز، تکفیری و براندازانه علیه نظم سیاسی موجود قیام می‌کنند.

تأکید بر تغییر محیط به جای تبدیل و تهذیب شخصی از عناصر اساسی بنیادگرایان سلفی است که سخت مورد انتقاد سنت‌گرایان است. در حالی که سنت‌گرایان عموماً تلاش می‌کنند همه امور جامعه را طبیعی جلوه داده و در مقابل آن موضع نگیرند، بنیادگرایان کنش‌گرانی هستند که همواره در حال موضع‌گیری علیه همه‌چیز و همه‌کس هستند. سنت‌گرایان در حوزه روش بسیار فردگرا بوده و به تبدل شخصی و اصلاح فردی اعتقاد دارند. سنت‌گراها نسبت به کسانی که تحت عناوین مختلف در مقابل اعمال و اقدامات متولیان دین موضع گرفته و درصدد اصلاح پاره‌ای از روندهای سیاسی و اجتماعی دین برآمده‌اند، مواجهه خوشایندی ندارند. به‌زعم آن‌ها، این افراد همت خود را مصروف اصلاح دین و روندهای الهی می‌کنند و درصدد بازگرداندن قطار دین بر روی ریل اصلی هستند؛ که کارشان کاملاً خطاست. نصر معتقد است که وظیفه انسان اصلاح خود است، نه اصلاح چیزی که فراتر از اوست. اما بنیادگرایان سلفی، از همان گام نخست سراغ حکومت رفته و درصدد اصلاح امور از طریق کسب قدرت سیاسی هستند. آن‌ها جامعه بدون حکومت اسلامی را ابتر پنداشته و تلاش برای تشکیل امارت اسلامی را عبادت و بلکه افضل عبادت می‌شمارند.

۴. نقد سیاسی

بنیادگرایان سلفی که در رسیدن به حداکثر مطلوب‌ها، وظیفه خود را دفاع از سنت‌های اسلامی و مبارزه و جهاد با هر نوع ناخالصی می‌دانند، در سال‌های اخیر دچار عمل‌گرایی مضاعف شده‌اند و همگان را دشمن خود پنداشته و خود را در محاصره آمریکا، اسرائیل و ایران تلقی می‌کنند. همین امر یعنی فعال‌گرایی و روش فعالیت‌شان، پاشنه آشیل آن‌ها شده و نقدهای بسیاری را برانگیخته است. اگر فلسفه سیاسی سنتی متهم به انفعال سیاسی و محافظه‌کاری مضاعف است، سلفیون دچار نوعی فعال‌گرایی سیاسی غیرقابل مهار شده‌اند. بنیادگراها مانند

سنت‌گراها، در وضعیت مدرن و شرایط موجود عالم بحران‌اندیشی پیشه کرده‌اند و اوضاع کنونی عالم را امری طبیعی نمی‌پندارند؛ که طی فرایند عادی حادث شده باشد. آن‌ها برای خروج از این وضعیت، که آن را موقتی و داخل پُرانتز می‌پندارند، بیش از آن‌که به کار فکری و تمرین اندیشه مبادرت ورزند و از راه تأمل و تدبّر جوای راه‌حل مناسبی برای خروج از بحران باشند، عموماً در قامت جنبش‌های اجتماعی و سیاسی خشن، مستقیماً سراغ اصل مسئله رفته و به دنبال استقرار بی‌واسطه حاکمیت الله و اجرای بی‌کم و کاست شریعت الهی‌اند.

آن‌ها به تعبیر سید حسین نصر، با گزینش آیه‌ای از آیات قرآن و انطباق آن با اهداف و نیات خود و غالباً با تفسیری بیگانه و ناسازگار از آن آیه و بدون توجه به کلیت متن قرآن، اقدام به مبارزه و قیام می‌کنند (Nasr, 1990: 18). نصر مانند بسیاری از منتقدین سلفی‌گری، بر این نظر است که سلفی‌گری بیش از آن‌که جنبشی فکری و فرهنگی در گستره جهان اسلام باشد، جریان محرک توده‌های اجتماعی و اقدامی معطوف به قدرت سیاسی است و به‌رغم داعیه مبارزه با استبداد سکولار، عملاً به جریان استبداد سیاسی دینی و جبر ایدئولوژیکی مشروعیت می‌بخشد. سنت‌گرایی با تمسک به ایمان قلبی و علقه باطنی نسبت به شریعت و فضای سنتی، بنیادگرایی سلفی را به عدم توجه نسبت به مباحث ایمانی و معنویت باطنی متهم کرده و معتقد است که این طیف از طریق قشری‌گری و اجرای ظاهری بخش‌هایی از احکام شرعی، به خود تسکین می‌دهد و با اعتماد به نفس بالا، خواهان سوق‌دادن کل جامعه اسلامی و بلکه همه مردم جهان به اجرای اوامر خود تحت عنوان امر دینی و الهی است. نصر در کتاب «قلب اسلام» با طرح این سؤال که حریم زندگی شخصی تا کجاست و دولت تا چه اندازه می‌تواند در زندگی شخصی مداخله کند؟ (نصر، ۱۳۹۲: ۳۶۴) تلویحاً دایره وظایف دولت را چندان فراخ نمی‌گیرد و بیشتر بر وظایف انسانی و ایمانی افراد تأکید کرده است.

بنیادگرایان سلفی با تمرکز بر نقص‌های جامعه بشری، از طریق به‌کارگیری زور فیزیکی و ایجاد رعب و وحشت در تلاش برای رفع این نقص‌ها و پیشگیری از انجام گناه توسط انسان‌ها هستند. برای آن‌ها بسیار مهم است که گناهی صورت نگیرد و به تعبیری، خطایی مشاهده و تجربه نشود. این‌که این امر از راه ایمان و علقه باطنی باشد یا از راه اکراه و اجبار، محل بحث نیست. از منظر سنت‌گرایی نیز عضو جامعه اسلامی باید شریعت و قواعد دینی را

در مقام قانون همگانی پاس داشته و احکام الهی را در منظر عام زیر پا نگذارد. اما این مسئله‌ای است که در رابطه بین فرد با خدای خویش پیش می‌آید و جامعه اسلامی یا خلیفه مسلمین «نمی‌تواند کسی را به انجام آن‌ها وادارد» (نصر، ۱۳۸۳: ۳۴۱). با توجه به کشتار وسیع انسان‌ها در پرتو آموزه‌های به ظاهر دینی توسط گروه‌های افراطی در افغانستان دهه ۱۳۷۰ و بخش‌هایی از سرزمین‌های عربی در دهه ۱۳۹۰، سید حسین نصر بیان کرده است که خشونت در هر شکلی ممنوع است و «همه انسان‌ها کرامت دارند و به دلیل برخورداری از همان فطرتی که همه انسان‌ها در ژرفای درون‌شان حامل آن هستند، زندگی‌شان مقدس به‌شمار می‌آید» (نصر، ۱۳۹۲: ۳۳۷).

نصر صریحاً اذعان می‌دارد که امروزه جریان اصلی تفکر اسلامی (چه سنی و چه شیعه) هر فهمی از حقوق بشر که در آینده بر ذهن و فکر امت اسلامی سایه‌افکن شود، باید نه تنها اقلیت‌های دینی را از قلم نیندازد و آن‌ها را انسان‌های واجد حق بیندارد - کاری که در پرتو آموزه قرآنی و جامعیت وحی چندان دشوار نیست - بلکه کسانی که به هیچ اصل متعالی یا درونی و رای انسان باور ندارند را نیز در شمار آورد (نصر، ۱۳۹۲: ۳۶۶).

سنت‌گرایان، بنیادگرایان سلفی را در مواجهه با دنیای مدرن دچار نوعی پارادوکس می‌دانند. نصر بر آن است که جریان سلفی از یک سو، منکر مدرنیته است و برای مقابله با آن اعلان جهاد می‌کند و از سوی دیگر، شدیداً شیفته تکنولوژی و مناسبات مدرن است. سنت‌گرایان اقتباس بنیادگرایان در کشورهای اسلامی از فناوری‌های جدید گرفته تا مفاهیم مدرن سیاسی با نام ظاهری «اسلام اصیل» را محکوم می‌کنند (Nasr, 1990: 21). به نظر سنت‌گرایان، بنیادگرایان سلفی از طریق تقلیل دادن مفاهیم سنتی و دینی به سطح آگاهی خود و توده‌ها و فروکاستن اصل دین به سطح مسائل ساده، هم‌پای مدرنیته و همانند تجددگرایان اسلامی، تهدیدی جدی برای اسلام سنتی محسوب می‌شوند (Nasr, 2010: 105). سید حسین نصر دو خطر عمده برای اسلام سنتی را مدرنیته و بنیادگرایی سلفی معرفی می‌کند؛ که طی سال‌های اخیر مانند دو لبه قیچی، اسلام و مسلمانان را در بر گرفته‌اند.

آرمان‌خواهی و رویاپردازی سلفیون برای حوزه حکومت و سیاست به‌جای واقع‌گرایی سیاسی از جمله مسائلی است که توجه سنت‌گرایان را به خود جلب کرده است. به‌زعم

سنت‌گرایان، سلفیون در حال مبارزه برای احیای گذشته آرمانی و انتقال بی‌کم و کاست آن به آینده‌اند. آن‌ها بهترین حکومت و نیز بهترین دوران را در عصر طلایی اسلام یعنی دوران خلفای راشدین جستجو می‌کنند. بر همین اساس، در حال خیال‌پردازی پیرامون آن هستند و خود را پیوسته در حال شمشیرزدن در رکاب پیامبر و صحابه آن حضرت می‌دانند. سنت‌گرایان ضمن پاسداشت آرمان‌های اسلامی، نسبت به آرمان‌خواهی سیاسی بنیادگرایان سلفی نقد دارند و آن را روی‌پردازی می‌پندارند. سنت‌گرایان که به امکان‌ناپذیری تحقق آرمان‌های سیاسی مدنظر بنیادگرایان سلفی اذعان دارند، به زعم خود، به «بهترین شکل ممکن حکومت یا لاقفل کم‌نقص‌ترین شکل آن یعنی نظام پادشاهی یا سلطنتی» روی آورده‌اند (نصر، ۱۳۹۲: ۱۴۶).

نتیجه‌گیری

بنیادگرایی پدیده‌ای در دنیای مدرن است که از طریق گزینش بخش‌هایی از سنت و مدرنیته به خود هویت بخشیده است. از نظر سیاسی، دارای پروژه‌ای است که قویاً تاریخی و دارای قیودات بسیار است. سنت‌گرایی نیز نهضت مخالفت با مدرنیزاسیون است که مدعی دفاع از سنت همه ادیان است. سید حسین نصر نماینده نسلی از اندیشمندان سنت‌باور مذهبی است که آگاهانه تصمیم گرفت در برابر اندیشه تجدد و سکولاریسم تسلیم نشود. او خود اذعان به نداشتن فلسفه سیاسی می‌کند، ولی با تئوری سیاسی بنیادگرایان سلفی سخت در نزاع است و آن‌ها را زیر تیغ نقد می‌گیرد. وی ضمن نقد بنیادگرایان سلفی در حوزه‌های مختلف معرفتی، روشی و انسان‌شناختی، تئوری حکومت اسلامی آن‌ها را مبتنی بر جبر، خشونت و استبداد می‌داند که موجبات وهن اسلام را فراهم ساخته است. نصر در نقد جریان سلفی، بیش از هر چیزی به تناقضات فکری و رفتاری آن‌ها توجه دارد. هرچند خود نیز در مواجهه با مدرنیته دچار نوعی دوگانگی نظری و عملی است. او در حوزه‌ی نظر، مدرنیته را از اساس مورد نقد قرار داده و هیچ‌گونه اغمازی نسبت به آن روا نمی‌دارد، اما در عمل، انسانی محافظه‌کار و سازگار با بسیاری از آموزه‌های مدرنیته است. وی بنیادگرایان سلفی را به لحاظ معرفتی جریان‌ی ضد عقل و ضد اجتهاد می‌داند. از نظر انسان‌شناختی، آن‌ها را بدبین نسبت به ذات انسان و

کسانی که انسان‌ها را به دلیل گناه‌کاری دائمی مستوجب عذاب آسمانی و زمینی می‌پندارند، می‌داند. از نظر سیاسی، به نظر نصر، تئوری بنیادگرایان سلفی فاقد میدان عملیاتی است و از نظر روش، آن‌ها را تابع شیوه‌های زورمدارانه و فاقد سمحه و سهله در عرصه عمل سیاسی و رویکردهای اجتماعی می‌داند.

منابع

- افرام البستانی، فواد (۱۳۷۷)، *فرهنگ جدید عربی*، ترجمه منجدالطلاب، محمدبندر ریگی، ج ۱۵، تهران: انتشارات اسلامی.
- البناء، حسن (۱۹۸۴)، *رسائل الامام الشهيد حسن البناء*، بیروت: دارالقرآن الکریم.
- المدرسی، هادی (۱۹۸۷)، *الاسلام و الایدئولوجیات المناوئه، الی این؟*، بیروت: موسسه البلاغ.
- الندوی، ابوالحسن علی الحسنی (۱۳۹۴)، *کندوکاوی در اوضاع جهان و انحطاط مسلمین*، ترجمه عبدالکریم شحماتی، تهران: احسان.
- بری، کریستوفر (۱۳۸۷)، *ماهیت بشر*، ترجمه محمد توانا، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- خالصی‌زاده، محمد (۱۳۲۴)، *کشف‌الاستار*، جواب بر اسرار هزارساله، تهران: بی‌تا.
- دکمجیان، هرایر (۱۳۹۲)، *جنبش‌های اسلامی در جهان عرب*، ترجمه حمید احمدی، تهران: کیهان.
- عنایت، حمید (۱۳۷۳)، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمه بهاء‌الدین خسروشاهی، تهران: خوارزمی.
- فیرحی، داود (۱۳۹۳)، *فقه و سیاست در ایران معاصر، تحول حکومت‌داری و فقه حکومت اسلامی*، تهران: نی.
- قرضایی، یوسف (۱۳۸۶)، *افراط‌گرایی دینی*، ترجمه عبدالرسول گلرانی، تهران: احسان.
- قطب، سید (۱۳۴۸)، *اسلام آیین فطرت*، ترجمه سیدابراهیم باقری، تهران: دارالمکتب اسلامی.
- قطب، سید (۱۹۷۵)، *الاسلام و الرسالیه*، بیروت: دارالشروق.
- قطب، سید (۱۹۸۳)، *الاسلام و مشکلات الحضاره*، بیروت: دارالشروق.
- قطب، سید (۱۹۸۹)، *السلام العالمی و الاسلام*، قاهره: دارالشروق.
- قطب، سید (۱۹۹۲)، *المستقبل لهذاالدین*، قاهره: دارالشروق.
- لگنهاوزن، محمد (۱۳۸۲)، *چرا سنت‌گرا نیستیم؟ «خرد جاویدان»*، تهران: دانشگاه تهران، مرکز توسعه علوم انسانی.
- موصلی، احمد، (۱۳۸۸)، *مبانی نظری بنیادگرایی*، ترجمه محمد رضا آرام و علیرضا نظری، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۱)، *راهی به راهی*، تهران: نگاه معاصر.
- نصر، سیدحسین (۱۳۸۱)، *پل فیروزه*، ترجمه رامین جهانبگلو، ش ۵.
- نصر، سید حسین (۱۳۸۳)، *قلب اسلام*، ترجمه سیدمصطفی شهرآیینی، تهران: حقیقت.
- نصر، سید حسین (۱۳۸۵)، *قلب اسلام*، ترجمه سید محمدصادق خرازی، تهران: نی.
- نصر، سیدحسین (۱۳۹۲)، *گلشن حقیقت*، ترجمه انشاء... رحمتی، تهران: سوفیا.
- Holzner, B. (1968), **Reality Construction in Society**, Cambridge Mass: Shankman.
- Kerr, M. H. (1966), **Islamic Reform: the political and legal theories of Mohammad' Abduh and Rashid Rida**, California.

- Lefort, C. (1986), **The Political Forms of Modern Society, with introduction J. Thompson**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Lauziere, Henri (2010). "The Construction of Salafiyya: Reconsidering Salafism from the Perspective of conceptual History". *International Journal of Middle East Studies*, Cambridge University Press (CUP), no. 03, July.
- Meijer, Roel (2007). "Yūsuf al-'Uyairī and the Making of a Revolutionary Salafi Praxis". *Die Welt des Islams*, Brill Academic Publishers, no. 3, Nov.
- Nasr, Seyyed Hossien (1990), **Traditional Islam in the Modern World**, New York: Kegan Paul International.
- Nasr, Seyyed Hossien (2010), **Islam in the Modern World**, New York: Harper Collins.
- Soler, C. (1995), **The subject and the other**, Pars I and II in Feldstein, R., Fink, B. and Taunus, M. (eds), Reading Seminar XI: Lacan's Four Fundamental Concepts of Psychoanalysis Albany: SUNY Press.
- Wrong, D. (1994), **The problem of order: what unites and dioxides society**, Cambridge, Harvard University, Press.
- Zeidan, David (2002), The Islamic fundamentalist view of life as a perennial Battule, **Middle East Reviys of international Affair**, vol. 5, No 4.